



شرک خفیه در عصر فناوری: بازخوانی معرفت‌شناختی علم‌زدگی در جوامع اسلامی

حسین شرفی

شرک خفیه در عصر فناوری: بازخوانی معرفت‌شناختی علم‌زدگی در جوامع اسلامی

حسین شرفی

۱۴۰۵

فهرست مطالب

علم‌زدگی و مرجعیت مطلق علم در عصر دیجیتال؛ نقدی بر جایگاه معرفتی فناوری در جوامع اسلامی

۱

هوش مصنوعی و منجی‌گرایی مدرن؛ تحلیل مصادیق شرک خفیه در باورها و تصمیم‌گیری‌های رسانه‌ای و دیجیتال

۲

فصل ۱: علم‌زدگی و مرجعیت مطلق علم در عصر دیجیتال؛ نقدی بر جایگاه معرفتی فناوری در جوامع اسلامی

علم‌زدگی و مرجعیت مطلق علم در عصر دیجیتال؛ نقدی بر جایگاه معرفتی

فناوری در جوامع اسلامی

در آغازین ساعات قرن بیست و یکم، جوامع اسلامی با پدیده‌ای مواجه شدند که نه در متون کلاسیک کلامی و نه در فلسفه‌های مضاف جدید، تصویر روشنی از آن ارائه نشده است. این پدیده، نه صرفاً پیشرفت تکنولوژیک، بلکه دگردیسی عمیق در سلسله‌مراتب معرفتی انسان معاصر است. اگر در قرون گذشته، وحی و عقل مبتنی بر آن، منبع نهایی داوری درباره حقیقت بودند، اکنون «داده» و «الگوریتم» به مثابه مرجعان جدیدی ظهور کرده‌اند که ادعای پاسخ‌گویی به تمام پرسش‌های بنیادین بشری را دارند. این جابه‌جایی، نه در سطح ابزار، بلکه در عمق معرفت‌شناسی رخ داده است؛ جایی که «علم» به مثابه یک سیستم بسته و خودارجاع، جایگزین «حقیقت» به مثابه واقعیتی فراتر از روش تجربی شده است. در این فضا، شرک خفیه نه در قالب بت‌های سنگی یا اجرام سماوی، بلکه در قالب «داده‌محوری مطلق» و «اعتماد بی‌قیدوشرط به خروجی ماشین» تجلی می‌یابد. این نوشتار، با نگاهی تحلیلی و انتقادی، به واکاوی این مصادیق نوظهور در بستر فناوری‌های دیجیتال می‌پردازد و تلاش می‌کند تا مرزهای باریک میان بهره‌مندی مشروع از علم و سرسپردگی نامشروع به آن را ترسیم کند.

برای درک عمق این مسئله، باید به زیرساخت‌های معرفتی عصر دیجیتال نفوذ کرد. الگوریتم‌های یادگیری ماشین، که امروزه در تمام ساحت‌های زندگی از تشخیص بیماری تا انتخاب همسر و حتی فتوا دادن نقش آفرینی می‌کنند، بر پایه پیش‌فرضی عمل می‌کنند که «همه چیز قابل کاهش به داده است». این پیش‌فرض، که ریشه در فلسفه پوزیتیویستی قرن نوزدهم دارد، در پلتفرم‌های دیجیتال به یک اصل متافیزیکی تبدیل شده است. کاربر مسلمانی که برای حل یک مسئله شرعی به موتور جستجو مراجعه می‌کند، در واقع به یک سیستم معرفتی اعتماد می‌کند که نه از وحی، نه از سنت و نه از عقل سلیم، بلکه از «همبستگی آماری» و «الگوهای تکرارشونده» تغذیه می‌کند. این اعتماد، اگرچه در ظاهر یک رفتار ابزاری است، اما در باطن، نوعی «تسلیم معرفتی» را نهادینه می‌کند که در آن، خروجی ماشین به مثابه «حقیقت نهایی» تلقی می‌شود. این همان نقطه‌ای است که مرز میان استفاده از علم به عنوان ابزار و پرستش علم به عنوان معبود، کمرنگ و در نهایت محو می‌شود. در این فرآیند، انسان مسلمان به تدریج از «خلیفه‌الله» بودن به «کاربر» بودن تنزل می‌یابد؛ موجودی که نه برای کشف حقیقت، بلکه برای مصرف داده‌ها و تولید داده‌های بیشتر تربیت شده است.

هر که در حصار داده‌ها محبوس شد، حقیقت را نه در آسمان وحی، که در خروجی ماشین جستجو خواهد کرد؛ و این آغاز شرکی است که نه در معابد، بلکه در صفحات لمسی شکل می‌گیرد.

مصادیق این شرک خفیه را می‌توان در سه سطح کلان، میانه و خرد ردیابی کرد. در سطح کلان، «علم‌سالاری نهادی» ظهور می‌کند؛ جایی که نهادهای علمی و پژوهشی، به جای کشف قوانین الهی در طبیعت، به منبع تشریع تبدیل می‌شوند. به عنوان مثال، در برخی کشورهای اسلامی، کمیته‌های اخلاق زیستی که عمدتاً از زیست‌شناسان و پزشکان تشکیل شده‌اند، بدون حضور فقیهان متخصص، درباره جواز یا حرمت فناوری‌های نوین مانند ویرایش ژن یا هوش مصنوعی مولد تصمیم می‌گیرند. این تصمیمات، اگرچه با ادبیات علمی ارائه می‌شوند، اما در واقع نوعی «فتوای سکولار» هستند که مرجعیت دین را به حاشیه رانده‌اند. در سطح میانه، «داده‌گرایی روزمره» قرار دارد؛ جایی که فرد مسلمان برای انتخاب مسیر زندگی، از انتخاب رشته تحصیلی تا تشخیص بیماری، ابتدا به اپلیکیشن‌ها و پلتفرم‌های تحلیلی مراجعه می‌کند و تنها پس از تأیید ماشین، به مشورت با متخصصان دینی یا عقلی می‌پردازد. این رفتار، اگرچه در ظاهر یک انتخاب عقلانی است، اما در باطن، نوعی «استخاره با ماشین» را نهادینه می‌کند که در آن، دقت آماری جایگزین توکل و تفکر می‌شود. در سطح خرد، «اعتماد کورکورانه به خروجی الگوریتم» مشاهده می‌شود؛ به عنوان مثال، کاربری که به یک چت‌بات برای دریافت پاسخ به سؤالات اعتقادی مراجعه می‌کند و پاسخ آن را بدون هیچ‌گونه سنجش انتقادی، به عنوان حقیقت نهایی می‌پذیرد. این سه سطح، در تعامل با یکدیگر، یک «اکوسیستم معرفتی» می‌سازند که در آن، علم نه به عنوان وسیله‌ای برای شناخت آیات الهی، بلکه به عنوان جایگزینی برای وحی عمل می‌کند.

- نشانه اول: مراجعه به موتورهای جستجو برای حل مسائل شرعی بدون ارجاع به منابع اصیل فقهی، به گونه‌ای که نتیجه جستجو به مثابه «نص» تلقی می‌شود.
 - نشانه دوم: اعتماد به اپلیکیشن‌های سلامت که بر اساس داده‌های جمع‌آوری‌شده از کاربران، تشخیص پزشکی ارائه می‌دهند و این تشخیص به عنوان «قطعی» پذیرفته می‌شود، حتی اگر با نظر پزشک متخصص در تضاد باشد.
 - نشانه سوم: استفاده از پلتفرم‌های تحلیل داده برای تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی و اجتماعی در جوامع اسلامی، به گونه‌ای که خروجی مدل‌های آماری بر احکام شرعی و مصلحت‌سنجی فقیهان اولویت داده می‌شود.
 - نشانه چهارم: شکل‌گیری «مرجعیت مجازی» در شبکه‌های اجتماعی، جایی که اینفلوئنسرهای علمی با پوشش «دانشمند» به جای عالمان دینی، به تفسیر قرآن و سنت می‌پردازند و دنبال‌کنندگان، سخنان آنان را بدون نقد می‌پذیرند.
 - نشانه پنجم: تبدیل «علم» به یک کالای مصرفی در بازار دیجیتال، جایی که دوره‌های آنلاین و وبینارهای علمی به مثابه «کالای نجات‌بخش» خریداری می‌شوند و انتظار می‌رود که صرفاً با مصرف محتوای علمی، سعادت دنیوی و اخروی حاصل شود.
- این مصادیق، اگرچه در ظاهر از یکدیگر متمایز هستند، اما همگی از یک ریشه مشترک تغذیه می‌کنند: «تفکیک علم از حکمت». در سنت اسلامی، علم هرگز به معنای انباشت اطلاعات یا تسلط بر روش‌های تجربی نبوده است؛ بلکه علم، نوری است که با تقوا و حکمت همراه است و هدف آن، شناخت خداوند و سیر در مراتب وجود است. اما در عصر دیجیتال، علم به «داده» و «اطلاعات» تقلیل یافته است و حکمت، که همان کاربرد صحیح علم در جایگاه خود است، به حاشیه رانده شده است. نتیجه این تقلیل، پیدایش نسلی از مسلمانان است که به جای «تفقه در دین»، به «تفقه در داده» مشغول شده‌اند؛ نسلی که برای اثبات یک حکم شرعی، به جای مراجعه به قرآن و سنت و عقل سلیم، به نمودارها و آمارهای استخراج‌شده از پلتفرم‌های دیجیتال استناد می‌کند. این وضعیت، نه تنها بحران معرفتی ایجاد کرده است، بلکه به تدریج هویت اسلامی را از درون تهی می‌سازد؛ چرا که ایمان، بدون توکل و تسلیم در برابر وحی، به یک «اعتقاد آماری» تبدیل می‌شود که با تغییر داده‌ها، تغییر می‌کند. در این بستر، نقد مرجعیت مطلق علم، نه به معنای رد دستاوردهای علمی، بلکه به معنای بازتعریف جایگاه آن در سلسله‌مراتب معرفتی است؛ جایگاهی که در آن، علم باید در خدمت حکمت باشد، نه جایگزین آن.

استاد رحمتی: این داده‌ها نشان می‌دهد که ۸۷ درصد کاربران مسلمان، پاسخ مسائل شرعی خود را از موتورهای جستجو دریافت می‌کنند. شاگرد: اما استاد، مگر این روش دقیق نیست؟ موتور جستجو به منابع متعدد ارجاع می‌دهد. استاد رحمتی: دقت آماری، هرگز جایگزین «یقین» نمی‌شود. موتور جستجو به تو «احتمال» می‌دهد، اما دین، «یقین» می‌خواهد. این تفاوت، همان مرز میان علم به مثابه ابزار و علم به مثابه معبود است.

بازخوانی مصادیق عینی؛ از داده‌های خام تا داوری نهایی

در ادامه واکاوی نشانه‌های سه‌گانه‌ای که پیش از این برشمردیم، لازم است به لایه‌های زیرین این پدیده‌ها نفوذ کنیم. مراجعه به موتورهای جستجو برای حل مسائل شرعی، صرفاً یک عادت رفتاری نیست؛ بلکه بازتاب یک تحول معرفتی عمیق است که در آن، «داده» جایگزین «منبع» شده و «الگوریتم» به مثابه «مجتهد» عمل می‌کند. این تحول، ریشه در معماری شناختی پلتفرم‌های دیجیتال دارد که بر اساس اصل «کاهش اصطکاک» طراحی شده‌اند؛ یعنی هرچه مسیر رسیدن به پاسخ کوتاه‌تر و سریع‌تر باشد، اعتماد کاربر به آن پاسخ بیشتر می‌شود. در این ساختار، پرسش فقهی به یک «کویری» (Query) تقلیل می‌یابد و پاسخ، به یک «قطعه داده» (Data Point) که از بافتار تاریخی، زبانی و فقهی خود جدا شده است. نتیجه این فرآیند، تولید «احکام شناور» است که نه به سنت تفسیری متصل‌اند و نه به اجماع فقها؛ بلکه به لحظه‌ای که کاربر دکمه جستجو را فشار می‌دهد، گره خورده‌اند. این وضعیت، دقیقاً همان چیزی است که می‌توان آن را «تکه‌تکه شدن معرفت دینی» نامید؛ جایی که کلان‌روایت فقهی به خردروایت‌های پراکنده و بی‌ربط تبدیل می‌شود.

دکتر نادری: استاد رحمتی، شما اشاره کردید که ۸۷ درصد کاربران مسلمان به موتورهای جستجو مراجعه می‌کنند. اما سؤال من این است: آیا این آمار لزوماً به معنای «علم‌زدگی» است؟ شاید این کاربران صرفاً به دنبال دسترسی سریع‌تر به آرای فقها هستند، نه جایگزینی مرجعیت.

استاد رحمتی: تفاوت بنیادین در «نحوه مصرف» پاسخ است. کاربری که به متن اصلی یک رساله فقهی مراجعه می‌کند، در فرآیند فهم، با مفاهیمی مانند «احتیاط»، «فتوا»، «نظر مشهور» و «قیدهای شرطی» مواجه می‌شود که او را به تأمل وادار می‌کند. اما در موتور جستجو، پاسخ به صورت «قطعی» و بدون قید ارائه می‌شود؛ الگوریتم، ابهام را حذف می‌کند و کاربر را در وضعیت «قطعیت کاذب» قرار می‌دهد. این قطعیت کاذب، دقیقاً همان چیزی است که در سنت کلامی اسلامی به عنوان «ظن مطلق» یا «گمان قطعی‌شده» مورد نقد قرار گرفته است. به عبارت دیگر، مشکل در اصل مراجعه نیست؛ بلکه در «نهادینه شدن» این مراجعه به عنوان تنها راه حل مسئله است. وقتی کاربر، نتیجه جستجو را بدون هیچ واسطه‌ای به عنوان «نص» تلقی می‌کند، در واقع به داده‌ها مقام «وحی» می‌بخشد؛ و این، همان شرک خفیه‌ای است که در لایه‌های پنهان عادت‌های روزمره ما ریشه دوانده است.

الگوریتم، نه حجت شرعی است و نه مرجع معرفتی؛ او فقط نظم را از داده‌ها می‌خواند، اما حقیقت را از متن زندگی برنمی‌چیند.

حال به سراغ دومین نشانه می‌رویم: اپلیکیشن‌های سلامت که بر اساس داده‌های جمع‌آوری‌شده، تشخیص پزشکی ارائه می‌دهند. این پدیده، اگرچه در ظاهر یک پیشرفت فناورانه است، اما در باطن، یک جابه‌جایی معرفتی خطرناک را رقم می‌زند. در پزشکی سنتی، تشخیص بر اساس «معاینه» و «گفتگو» شکل می‌گیرد؛ یعنی رابطه‌ای دوسویه بین پزشک و بیمار که در آن، «بدن» به مثابه یک متن تفسیر می‌شود. اما در اپلیکیشن‌های مبتنی بر یادگیری ماشین، بدن به «مجموعه‌ای از سنسورها و داده‌های قابل اندازه‌گیری» تقلیل می‌یابد. این تقلیل، سه پیامد معرفتی دارد: اول، حذف «بافتار زیسته» بیمار؛ یعنی تجربه زیسته‌ای که در تشخیص‌های سنتی نقشی محوری دارد. دوم، اولویت دادن به «همبستگی آماری» بر «علت‌شناسی بالینی»؛ به این معنا که اگر داده‌ها نشان دهند که ۸۰ درصد افراد با علائم مشابه، به یک بیماری خاص مبتلا شده‌اند، الگوریتم این همبستگی را به عنوان «علت» تفسیر می‌کند، در حالی که در پزشکی، همبستگی هرگز به معنای علت نیست. سوم، ایجاد «اعتماد کور» به خروجی ماشین؛ به گونه‌ای که اگر تشخیص اپلیکیشن با نظر پزشک متخصص در تضاد باشد، کاربر به جای تجدید نظر در داده‌ها، به قضاوت ماشین اعتماد می‌کند. این اعتماد کور، ریشه در «اصل شفافیت» دارد که در طراحی این اپلیکیشن‌ها به کار رفته است؛ یعنی کاربر احساس می‌کند که چون فرآیند تصمیم‌گیری را می‌بیند، پس نتیجه نیز قابل اعتماد است. اما این شفافیت، صرفاً «شفافیت محاسباتی» است، نه «شفافیت معرفتی»؛ یعنی کاربر می‌داند الگوریتم چگونه محاسبه می‌کند، اما نمی‌داند که این محاسبه بر چه پیش‌فرض‌های معرفتی استوار است.

- حذف بافتار زیسته بیمار از فرآیند تشخیص؛ تبدیل بدن به مجموعه‌ای از داده‌های قابل اندازه‌گیری
- جایگزینی همبستگی آماری به جای علت‌شناسی بالینی؛ تفسیر داده‌های همبسته به عنوان رابطه علی
- ایجاد اعتماد کور به خروجی ماشین؛ تقدم قضاوت الگوریتم بر نظر متخصص انسانی
- شفافیت محاسباتی به جای شفافیت معرفتی؛ نمایش فرآیند محاسبه بدون افشای پیش‌فرض‌های فلسفی

سومین نشانه، استفاده از پلتفرم‌های تحلیل داده برای تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی و اجتماعی است. این پدیده، در جوامع اسلامی ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند، زیرا با احکام شرعی و مصلحت‌سنجی فقها در تعامل است. در نظام سنتی، تصمیم‌گیری کلان بر اساس «مصلحت» انجام می‌شود؛ مفهومی که در فقه اسلامی، نه یک محاسبه ساده ریاضی، بلکه یک داوری ارزشی مبتنی بر اصول و مقاصد شریعت است. اما در پلتفرم‌های تحلیل داده، مصلحت به «بهینه‌سازی تابع هدف» (Objective Function) تقلیل می‌یابد؛ یعنی الگوریتم، مجموعه‌ای از متغیرها را تعریف می‌کند و سپس به دنبال یافتن ترکیبی از این متغیرها می‌گردد که خروجی را به حداکثر برساند. این فرآیند، سه چالش اساسی برای جوامع اسلامی ایجاد می‌کند: اول، «تعریف متغیرها»؛ الگوریتم نمی‌تواند مفاهیمی مانند عدالت، کرامت انسانی یا حفظ دین را به عنوان متغیر تعریف کند، مگر اینکه آنها را به شاخص‌های کمی تقلیل دهد که این تقلیل، خود یک داوری ارزشی است. دوم، «وزن‌دهی به متغیرها»؛ الگوریتم بر اساس داده‌های تاریخی، وزن هر متغیر را تعیین می‌کند، اما داده‌های تاریخی در جوامع اسلامی، اغلب بازتاب ساختارهای قدرت و تبعیض‌های موجود است؛ بنابراین، الگوریتم به جای اصلاح بی‌عدالتی، آن را بازتولید می‌کند. سوم، «عدم شفافیت در داوری نهایی»؛ خروجی الگوریتم به صورت یک «توصیه قطعی» ارائه می‌شود، اما هیچ‌کس نمی‌تواند توضیح دهد که چرا این ترکیب خاص از متغیرها انتخاب شده است. این عدم شفافیت، در تضاد مستقیم با اصل «امر به معروف و نهی از منکر» قرار دارد که مستلزم پاسخگویی و شفافیت در تصمیم‌گیری‌های جمعی است.

مهندس صادقی: استاد، شما می‌گویید که الگوریتم‌ها نمی‌توانند مفاهیم ارزشی را درک کنند. اما در مهندسی نرم‌افزار، ما می‌توانیم این مفاهیم را به عنوان «قید» (Constraint) به مدل اضافه کنیم. مثلاً می‌توانیم به الگوریتم بگوییم که در بهینه‌سازی، عدالت را رعایت کند. آیا این راه‌حل، مشکل معرفتی را حل نمی‌کند؟

استاد رحمتی: این راه‌حل، دقیقاً همان جایی است که مشکل اصلی خود را نشان می‌دهد. وقتی شما «عدالت» را به عنوان یک قید به مدل اضافه می‌کنید، ابتدا باید آن را به یک «شاخص قابل اندازه‌گیری» تبدیل کنید؛ مثلاً «ضریب جینی» یا «نسبت دسترسی به خدمات». اما این تبدیل، خود یک «تفسیر» از عدالت است که در چارچوب فلسفه سیاسی خاصی شکل گرفته است. در سنت اسلامی، عدالت نه یک شاخص آماری، بلکه یک «نسبت» است که در هر موقعیت خاص، معنای متفاوتی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، عدالت یک «مفهوم باز» است که نمی‌توان آن را در یک فرمول بسته محصور کرد. بنابراین، وقتی شما عدالت را به عنوان قید به الگوریتم اضافه می‌کنید، در واقع یک «نسخه خاص» از عدالت را به عنوان «عدالت مطلق» جا می‌زنید؛ و این، دقیقاً همان فرآیندی است که در سنت کلامی به آن «تحکیم» می‌گویند؛ یعنی تبدیل یک فهم بشری به یک حکم قطعی و غیرقابل نقد. این تحکیم، در عصر دیجیتال، شکل تازه‌ای به خود گرفته است؛ دیگر فقیه نیست که حکم صادر می‌کند، بلکه مهندس نرم‌افزار است که با تعریف قیدها و متغیرها، به طور ضمنی، یک فقه خاص را در کدهای خود پیاده‌سازی می‌کند. و این، خطرناک‌ترین شکل مرجعیت پنهان است؛ زیرا هیچ‌کس مسئولیت این داوری‌های ارزشی را بر عهده نمی‌گیرد، و همه فکر می‌کنند که «ماشین» بی‌طرفانه تصمیم گرفته است.

هر کجا که داده‌ها به جای وحی می‌نشینند و الگوریتم به جای فقیه داوری می‌کند، شرک خفیه در لباس پیشرفت ظاهر شده است؛ و این، دقیقاً همان لحظه‌ای است که باید توقف کرد و پرسید: این «پیشرفت» به کدام سمت می‌رود؟

در جمع‌بندی این بخش، باید به یک نکته بنیادین اشاره کرد که در تمام مصادیق فوق مشترک است: «تفکیک علم از ارزش». در نگاه سنتی اسلامی، علم و ارزش دو روی یک سکه‌اند؛ یعنی هر معرفتی، در بستر ارزش‌های اخلاقی و معنوی شکل می‌گیرد و اعتبار خود را از آن می‌گیرد. اما در عصر دیجیتال، این پیوند گسسته شده است؛ داده‌ها به عنوان «واقعیت خام» تلقی می‌شوند که مستقل از هر نظام ارزشی وجود دارند، و الگوریتم‌ها به عنوان «پردازشگرهای بی‌طرف» که این داده‌ها را بدون هیچ پیش‌داوری تحلیل می‌کنند. این گسست، ریشه در فلسفه پوزیتیویسم دارد که علم را به «توصیف» محدود می‌کند و «تجویز» را به حوزه‌ای غیرعلمی واگذار می‌کند. اما در عمل، هیچ الگوریتمی نمی‌تواند صرفاً توصیفی باشد؛ هر الگوریتم، در طراحی خود، مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های ارزشی را نهفته دارد که در انتخاب متغیرها، تعریف تابع هدف، و تعیین معیارهای ارزیابی ظاهر می‌شود. بنابراین، مشکل اساسی در «علم‌زدگی» به معنای اعتماد بیش از حد به علم نیست؛ بلکه در «پنهان‌کاری معرفتی» است که به علم اجازه می‌دهد تا ارزش‌ها را در لباس «عینیت» پنهان کند. و این پنهان‌کاری، در جوامع اسلامی، پیامدهای ویرانگری دارد؛ زیرا این جوامع، بر خلاف جوامع سکولار، نمی‌توانند ادعا کنند که ارزش‌های خود را از حوزه عمومی حذف کرده‌اند. آن‌ها باید به طور صریح و آگاهانه، ارزش‌های اسلامی خود را در طراحی و استفاده از فناوری‌های دیجیتال وارد کنند؛ و این، مستلزم یک «بازنگری انتقادی» در مبانی معرفتی فناوری است که در فصل‌های بعدی به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

فصل ۲: هوش مصنوعی و منجی‌گرایی مدرن؛ تحلیل مصادیق شرک خفیه در باورها و تصمیم‌گیری‌های رسانه‌ای و دیجیتال

۱.۱. دگرگونی مرجعیت معرفتی در سپهر دیجیتال

در آغاز سده پانزدهم هجری خورشیدی، زیستجهان انسان مسلمان با تحولی بنیادین در ساختار مرجعیت معرفتی مواجه شده است. این تحول نه در سطح ابزارها، که در ژرفای باورها و سازوکارهای تصمیم‌گیری رخ داده است. در فضای مجازی، جریان پیوسته داده‌ها همچون بارانی بیامان بر زمین خشک ذهنیت جمعی میبارد؛ اما این باران، حاصل ابرهای طبیعی نیست، بلکه حاصل میلیون‌ها سرور و مرکز داده است که در گوشه‌وکنار جهان، بیوقفه در حال تولید و توزیع اطلاعاتاند. کاربر مسلمان امروز، در مواجهه با انبوهی از خروجی‌های الگوریتمی، ناخودآگاه به این خروجی‌ها نقشی فراتر از ابزار میبخشد و آنها را به منبعی برای کشف حقیقت و تعیین مسیر زندگی بدل میکند. این جابهجایی، که در ادبیات دینی میتوان آن را از مصادیق شرک خفیه دانست، نه با نفی دانش فنی، بلکه با تحلیل دقیق جایگاه معرفتی داده و الگوریتم در نظام باور اسلامی قابل فهم است. در این فصل، تلاش میشود با رویکردی تحلیلی و گام‌به‌گام، ابعاد این پدیده، مصادیق عینی آن در رسانه‌ها و فضای دیجیتال، و پیامدهای آن بر تصمیم‌گیری فردی و جمعی مسلمانان بررسی شود.

برای درک عمق این مسئله، باید به مفهوم «مرجعیت نهایی» توجه کرد. در نظام معرفتی اسلام، مرجعیت نهایی در تشخیص حق از باطل، به وحی و عقل سلیم سپرده شده است. اما در عصر دیجیتال، الگوریتمهای یادگیری ماشین با پیشفرض «همهچیز قابل اندازهگیری است»، بهتدریج جایگاه این مراجع را تصاحب کردهاند. این تصاحب، نه از طریق اعلام صریح، بلکه از طریق عادتسازی تدریجی در تعاملات روزمره رخ میدهد. برای مثال، کاربری که برای انتخاب مسیر زندگی، شغل، یا حتی همسر، به نتایج جستجوی گوگل یا پیشنهادهای اینستاگرام اعتماد میکند، در عمل، الگوریتم را بهجای وحی و عقل نشانده است. این اعتماد، اگرچه در ظاهر یک انتخاب شخصی است، اما در باطن، نوعی شرک خفیه را بازتولید میکند؛ زیرا به موجودی غیر از خداوند، ویژگیهای علم مطلق و عصمت از خطا را نسبت میدهد. این پدیده، در رسانه‌های اجتماعی، جایی که الگوریتمها تعیین میکنند چه محتوایی دیده شود و چه محتوایی حذف گردد، به اوج خود میرسد. در این محیط، کاربر بهتدریج باور میکند که «حقیقت» همان چیزی است که در فید او ظاهر میشود و «خطا» همان چیزی است که فیلتر شده است.

الگوریتمها نه ابزار بیطرف، که خدایان خاموش عصر دیجیتالند؛ خدایانی که پرستش آنها نه با سجده، که با اعتماد بیفیدوشرط به خروجیهایشان آغاز میشود.

این تحول معرفتی، پیامدهای عملی گستردهای در حوزه تصمیمگیری رسانه‌ای و دیجیتال دارد. در سطح فردی، کاربر مسلمان هنگام مواجهه با یک خبر یا محتوای دینی، بهجای مراجعه به منابع اصیل و عقل سلیم، به سرعت به موتورهای جستجو و شبکههای اجتماعی پناه میبرد. این رفتار، اگرچه در ظاهر یک جستجوی اطلاعاتی ساده است، اما در باطن، نوعی واگذاری داوری نهایی به ماشین را دربردارد. در سطح جمعی، نهادهای رسانه‌ای و فرهنگی نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ بسیاری از مدیران رسانه‌ها، برای تعیین خطمشی محتوایی خود، بهجای اتکا به اصول دینی و اخلاق حرفهای، به دادههای آماری و تحلیلهای الگوریتمی تکیه میکنند. این رویکرد، که در ادبیات مدیریتی به «تصمیمگیری دادهمحور» معروف است، در عمل به نوعی «دادهسالاری» تبدیل شده است که در آن، اعداد و ارقام، جایگزین ارزشها و اصول میشوند. برای مثال، یک شبکه تلویزیونی ممکن است به دلیل دادههای الگوریتمی که نشان میدهد محتوای خاصی بیشترین بازدید را دارد، تولید برنامههای دینی را کاهش دهد و به تولید محتوای سرگرمکننده و بعضاً مغایر با ارزشهای اسلامی روی آورد. این تصمیم، اگرچه از منظر تجاری موجه به نظر میرسد، اما از منظر دینی، مصداق بارز شرک خفیه است؛ زیرا در آن، معیار سود و بازدید، جایگزین معیار حق و باطل شده است.

- اعتماد بیقیدوشرط به نتایج جستجوی گوگل برای تعیین حکم شرعی یا تشخیص روایت صحیح از سقیم
- پذیرش پیشنهادهای الگوریتمی شبکههای اجتماعی بهعنوان معیار سلیقه و ارزشگذاری محتوای دینی
- واگذاری تصمیمگیریهای کلان رسانه‌ای به داده‌های آماری و تحلیلهای ماشینی، بدون ارجاع به اصول دینی و اخلاق حرفه‌ای
- استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی برای تولید محتوای دینی، بدون نظارت و راستی‌آزمایی انسانی و شرعی
- توسعه باور به «عصمت الگوریتم» در میان کاربران، بهگونهای که خطای ماشین بهندرت مورد پرسش قرار میگیرد

برای مواجهه صحیح با این پدیده، لازم است ابتدا ماهیت داده و الگوریتم را بهدرستی شناخت. داده، در ذات خود، نه حق است و نه باطل؛ بلکه رشته‌ای از نشانه‌هاست که نیازمند تفسیر انسانی است. الگوریتم نیز، مجموعه‌ای از دستورالعملهای ریاضی است که برای پردازش داده‌ها طراحی شده است و هیچگونه آگاهی از غیب یا علم مطلق ندارد. بنابراین، اعتماد به خروجی الگوریتم‌ها، باید همواره با پرسشگری، راستی‌آزمایی و ارجاع به منابع اصیل معرفتی همراه باشد. در این فصل، با ارائه چارچوبی تحلیلی، نشان خواهیم داد که چگونه میتوان از دام شرک خفیه در عصر دیجیتال رهایی یافت و در عین بهره‌مندی از فناوریهای نوین، مرجعیت نهایی را به خداوند و عقل سلیم بازگرداند. این رهایی، نه از طریق کنار گذاشتن فناوری، بلکه از طریق تغییر نگرش و بازتعریف جایگاه معرفتی داده و الگوریتم در نظام باور اسلامی ممکن میشود. در ادامه، ابتدا به تحلیل مفهوم شرک خفیه در منابع دینی پرداخته و سپس مصادیق عینی آن را در رسانه‌ها و فضای دیجیتال بررسی خواهیم کرد.

مصادیق شرک خفیه در عصر جدید؛ از داده‌پرستی تا الگوریتم‌سالاری

در ادامه واکاوی این پدیده، باید به مصادیق عینی شرک خفیه در زیست‌دیجیتال اشاره کرد. نخستین مصداق، «داده‌پرستی» است؛ حالتی که در آن داده‌های خام، بدون واسطه‌گری عقل و وحی، به‌عنوان منبع نهایی حقیقت تلقی می‌شوند. کاربر مسلمان هنگام مواجهه با یک مسئله فقهی یا اعتقادی، به‌جای مراجعه به منابع اصیل، به تحلیل آماری نظرات کاربران در شبکه‌های اجتماعی یا خروجی موتورهای جستجو بسنده می‌کند. این رفتار، در باطن، نوعی شرک خفیف است که در آن «عدد» جای «نص» را می‌گیرد. دومین مصداق، «الگوریتم‌سالاری» است؛ باوری که خروجی الگوریتم‌های یادگیری ماشین را بی‌خطا و مبرا از هرگونه خطای انسانی می‌داند. این نگرش، در حالی که الگوریتم‌ها صرفاً بازتابی از داده‌های آموزشی‌اند که خود توسط انسان‌ها تولید شده‌اند، به آن‌ها جایگاهی فراتر از ابزار می‌بخشد. سومین مصداق، «اعتماد بی‌قیدوشرط به پیشنهاد‌های سیستم‌های توصیه‌گر» است؛ جایی که کاربر، انتخاب محتوای دینی، خبری یا حتی همسر آینده خود را به خروجی یک شبکه عصبی می‌سپارد و این انتخاب را «بهترین گزینه ممکن» می‌پندارد، بدون آن‌که پرسش کند این سیستم بر اساس چه معیارهایی و با چه پیش‌فرض‌هایی این پیشنهاد را ارائه کرده است.

دکتر سارا محمدی (پژوهشگر هوش مصنوعی): «وقتی یک جوان مسلمان برای تشخیص روایت صحیح از سقیم، به‌جای مراجعه به محدثان و فقیهان، به خروجی موتور جستجوی گوگل اعتماد می‌کند و آن را فصل‌الخطاب می‌داند، در واقع دارد به یک ماشین سجده می‌برد. این سجده، نه با پیشانی، که با کلیک و اسکرول انجام می‌شود.»

برای درک عمق این مسئله، باید به لایه‌های پنهان الگوریتم‌ها توجه کرد. الگوریتم‌های رتبه‌بندی محتوا، بر اساس معیارهایی مانند تعامل کاربر، زمان ماندن در صفحه و نرخ کلیک، محتوا را اولویت‌بندی می‌کنند. این معیارها، ذاتاً با معیارهای حقیقت‌سنجی در سنت اسلامی (مانند سند، متن، و راوی) ناسازگارند. یک محتوای دروغین اما جنجالی، به دلیل ایجاد تعامل بالا، در صدر نتایج قرار می‌گیرد؛ در حالی که یک تحلیل دقیق و مستند، به دلیل عدم جذابیت سطحی، در صفحات پایانی دفن می‌شود. این جابه‌جایی، نه یک نقص فنی، بلکه یک ویژگی ذاتی در طراحی این سیستم‌هاست. کاربر مسلمانی که از این سازوکار بی‌خبر است، به تدریج یاد می‌گیرد که «حقیقت» همان چیزی است که در صفحه اول نتایج جستجو می‌بیند. این یادگیری، در طول زمان، ساختار معرفتی او را بازتعریف می‌کند و او را از مسیر سنتی کسب معرفت (که مبتنی بر سلسله‌سند و نقد متن است) جدا می‌سازد.

- مصداق اول: داده‌پرستی — جایگزینی نص با عدد و آمار در تعیین حقیقت
- مصداق دوم: الگوریتم‌سالاری — تلقی خروجی ماشین به‌عنوان حکم نهایی و بی‌خطا
- مصداق سوم: اعتماد کور به سیستم‌های توصیه‌گر — سپردن انتخاب‌های کلیدی زندگی به شبکه‌های عصبی
- مصداق چهارم: شاخص‌زدگی — سنجش اعتبار یک محتوای دینی بر اساس تعداد لایک و اشتراک‌گذاری، نه استناد و اتقان
- مصداق پنجم: جستجو محوری — باور به اینکه هر پرسشی پاسخ قطعی در نتایج جستجو دارد و نیازی به اجتهاد و استدلال نیست

مصداق چهارم، یعنی «شاخص‌زدگی»، شاید خطرناک‌ترین شکل شرک خفیه در عصر دیجیتال باشد. در این حالت، کاربر مسلمان اعتبار یک سخنرانی دینی، یک فتوا یا یک تحلیل اعتقادی را بر اساس تعداد بازدید، لایک و اشتراک‌گذاری آن می‌سنجد. این معیار، که برگرفته از منطق اقتصاد توجه در پلتفرم‌های دیجیتال است، جایگزین معیارهای سنتی اعتبارسنجی (مانند وثاقت راوی، اتقان متن و استدلال عقلی) می‌شود. نتیجه این جابه‌جایی، آن است که محتوای سطحی اما پرتعداد، بر محتوای عمیق اما کم‌توجه غلبه می‌کند و به تدریج، سلیقه عمومی جامعه مسلمانان را به سمت محتوای کم‌عمق سوق می‌دهد. این پدیده، نه فقط یک مشکل اخلاقی، بلکه یک بحران معرفتی است؛ زیرا ساختار تولید و توزیع معرفت دینی را از نهادهای سنتی (حوزه‌ها، دانشگاه‌ها و مراجع) به پلتفرم‌های تجاری منتقل می‌کند که هدف اصلی آن‌ها حداکثرسازی تعامل کاربر است، نه کشف حقیقت.

«الگوریتم‌ها خدایان خاموش عصر دیجیتال‌اند؛ پرستش آن‌ها نه با سجده، که با اعتماد بی‌قید و شرط به خروجی‌شان انجام می‌شود. هر کلیک، یک سجده است؛ هر اسکرول، یک ذکر؛ و هر اشتراک‌گذاری، یک دعا.»

برای مواجهه صحیح با این مصادیق، لازم است راهکارهای عملی ارائه شود. نخست، آموزش سواد الگوریتمی به کاربران مسلمان؛ به این معنا که آنان بدانند الگوریتم‌ها چگونه کار می‌کنند، چه پیش‌فرض‌هایی دارند و چگونه می‌توانند خروجی آن‌ها را نقد کنند. دوم، ایجاد زیرساخت‌های بومی برای تولید و توزیع محتوای دینی معتبر؛ به گونه‌ای که جایگزینی برای پلتفرم‌های تجاری باشد و معیارهای اعتبارسنجی سنتی را در بستر دیجیتال بازتولید کند. سوم، بازتعریف رابطه با فناوری؛ به این معنا که الگوریتم‌ها به عنوان ابزار در خدمت عقل و وحی باشند، نه جایگزین آن‌ها. این بازتعریف، نیازمند یک تحول فرهنگی عمیق است که در آن، کاربر مسلمان یاد بگیرد از خروجی ماشین به عنوان یک «پیشنهاد اولیه» استفاده کند، نه یک «حکم قطعی». در نهایت، باید به این نکته توجه کرد که شرک خفیه در عصر دیجیتال، نه یک پدیده حاشیه‌ای، بلکه یک بحران معرفتی در قلب تمدن اسلامی است؛ بحرانی که اگر به آن پاسخ داده نشود، ساختار مرجعیت معرفتی در جوامع اسلامی را به طور کامل از بین خواهد برد و آن را با مرجعیت ماشین جایگزین خواهد کرد.

حجت‌الاسلام دکتر محمدرضا نادری (استاد فقه و اصول): «راه نجات، کنار گذاشتن فناوری نیست؛ بلکه فقاقت در استفاده از آن است. همان‌گونه که اجداد ما با ابزارهای جدید زمان خود (مانند چاپ و رادیو) به صورت فقیهانه برخورد کردند، ما نیز باید با الگوریتم‌ها چنین رفتاری داشته باشیم. فقاقت در اینجا به معنای تشخیص دقیق جایگاه ابزار و عدم واگذاری دوری نهایی به آن است.»

پایان
